



انترناسیونال ۴۳۲

اساس سوسیالیسم

انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-communist Party of Iran

ضمیمه

یکشنبه ۴ دی ۱۳۹۰، ۲۵ دسامبر ۲۰۱۱

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سردبیر: کاظم نیکخواه

انقلاب، حزب و هژمونی طبقه کارگر

پاسخ حمید تقوایی به چند سؤال در یک جلسه سخنرانی در فرانکفورت



اجازه بدهید بجای پاسخ به یک یک سئوالات به موضوعات و نکاتی که در خیلی از سئوالات مشترک بود بپردازم.

انترناسیونالیسم و احزاب کشوری

یک موضوع مورد سئوال انترناسیونالیسم بود. پرسیدند چرا شما حزب کمونیست کارگری ایران هستید. جواب ساده است: بخاطر اینکه میخواهیم قدرت سیاسی را در ایران بگیریم. نمیشود سازمان ملل را سرنگون کرد! بورژوازی جهان را به کشور، به ملت و به دولت-ملت تقسیم کرده است. دوستی که صحبتش را با این شروع کرد که کار ما تفسیر جهان نیست بلکه تغییر جهان است، باید به این توجه کند که کلید تغییر جهان قدرت سیاسی است. و کمونیست جلدی سیاسی که میخواهد دنیا را عوض کند باید در یک کشور معینی بورژوازی را ساقط کند. من در ایران بدنیا آمده ام، به زبان فارسی صحبت میکنم، تجربه ام آنجاست و لذا در حزب کمونیست کارگری ایران فعالیت میکنم. کمونیست آرژانتینی هم همینطور و کمونیست آمریکائی هم همینطور. کارگران جهان باید متحد شوند تا در قدم اول کار با بورژوازی کشور خود را یکسر کنند. سرمایه داری جهانی است ولی یک روح نیست. روحانی نیست. سرمایه داری عرصه های بازار خودش را کشور نامیده است. و در هر کشور دولت تشکیل داده است و حکومت میکند. شما بعنوان فرد میتوانید عضو حزب کمونیست هر جایی بشوید ولی باید بالاخره عضو

حزب کمونیست کشور معینی بود. نمیشود عضو حزب کمونیست جهان بود. انترناسیونال کمونیستی داشته ایم و میشود داشت ولی همین انترناسیونال تشکیل شده است از احزاب کمونیستی که هر یک میخواهند در کشور خودشان قدرت سیاسی را بگیرند. کمونیستی که به قدرت سیاسی فکر نکند جلدی نیست. یک آرمان روحانی دارد و بس. بورژوازی هم ممکن است به شما پلاتفرم بدهد و تریبون بدهد چون علیه سرمایه داری علی العموم صحبت میکنید. کمونیستی که نداند چه دولتی را میخواهد بیاندازد و در قدم اول چه کشوری را آزاد کند نباید جدی گرفته شود. علیه سرمایه داری علی العموم میشود فیلسوف خوبی بود، میشود آکادمیسین خوبی بود ولی مبارز خوبی نمیشود بود. یک انقلابی خوبی نمیشود بود. انقلاب کشوری رخ میدهد. همین امروز دارید میبینید در همان منطقه "بهار عربی" مصر و یمن و بحرین و سوریه دارد میجوشد در عربستان سعودی مردم دارند همدیگر را نگاه میکنند. اگر من یک کمونیست فعال هستم طبعاً کشورهای در حال انقلاب در اولویت من هستند.

نکته دیگر اینکه بیشترین تاثیر سیاسی کمونیستها در ایوژیسیون نیست، در پوزیسیون است. تاثیری که بلشویسم در جهان گذاشت بخاطر اینستکه که در یک کشوری قدرت را گرفت. زمانی که ما در ایران قدرت بگیریم تاثیرات جهانی کمونیسم کارگری عظیم

خواهد بود. نوشته های منصور حکمت را مثل ورق زر خواهند خواند. لنین بدون پیروزی انقلاب اکتبر لنین نمیشد. اسمش را من و شما هم نشنیده بودیم. یا حتی همه کسانی که به اسم چپ انقلاب کردند و پیروز شدند مثل مائو و یا کاسترو. پیروزی کمونیستها را به قلب مردم میبرد و پیروزی در یک کشور بدست می آید. بورژوازی ستاد جهانی ندارد، بورژوازی دولت دارد و باید دولتها را سرنگون کرد. بهمین خاطر ما حزب کمونیست کارگری ایران هستیم. هر حزب جلدی ای باید بگوید در چه مملکتی میخواهد انقلاب کند و قدرت را بگیرد. وگرنه از همان تفسیر دنیا خارج نشده است. بقول منصور حکمت تصرف قدرت سیاسی، گذار از تفسیر دنیا به تغییر دنیا است. بقول او در ایوژیسیون میشود در زندگی بخشی از مردم برای مدت کوتاهی تغییرات و رفهمای بی ثباتی ایجاد کرد ولی اگر میخواهید در زندگی میلیونها مردم تغییرات اساسی با ثبات و دراز مدتی ایجاد کنید باید قدرت سیاسی را بگیرید. راه دیگری وجود ندارد. این کلید گذار از تفسیر جهان به تغییر جهان است. بهمین خاطر هست که احزاب کمونیست باید اول تکلیف قدرت سیاسی را در یک کشور معین روشن کنند. از نقطه نظر فعالیت فردی هر کمونیستی میتواند کشور خود فعالیت خودش را انتخاب کند. مثلاً به این نتیجه برسد که الان باید رفت سوریه. مثل چه گوارا که از رهبران انقلاب کوبا بود و بعد از پیروزی به بولیوی رفت و مبارزه اش ادامه داد. خودش هم

نه اهل کوبا بود نه اهل بولیوی. کمونیست ملزم نیست که حتما در کشور مادرزادش انقلاب کند. معمولاً اینطور است چون با زبان و فرهنگ آن کشور آشنا هستید و امکانات بیشتری برای مبارزه دارید ولی کمونیستها قول نداده اند در کشور محل تولدشان فعالیت کنند. وقتی جنگ داخلی در اسپانیا علیه فرانکو در گرفت از چهار گوشه دنیا کمونیستها به اسپانیا رفتند و در جنگ شرکت کردند. هنوز هم همینطور است. به این معنا فعالیت کمونیستی حتی در سطح افراد امری بین المللی است. ولی بالاخره هر کمونیستی باید در جبهه معینی حضور بهم برساند. نمیتوان در جبهه دنیا علی العموم جنگید.

در مورد مدیای اجتماعی

گفته شد نمیتوان پشت اینترنت و فیس بوک نشست و مبارزه کرد. به نظر من تا حد زیادی به مدیای

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



الهای ما پیش نمیروند. انقلاب اینطور نیست که يك طرف میدان را کارگر خیمه میزند و يك طرف بورژوازی و اینها بیکدیگر تیر اندازی میکنند (و يك خرده بورژوا هم هست که بین این دو کمپ در رفت و آمد است!) و کارگری که دارد می جنگد تعصب ندارد، خشن نیست، ناسیونالیست نیست، مذهبی نیست، سوسیالیست و کمونیست است و طرف مقابل هم همه این گرایشات عقب مانده را دارد. این تصویر برای داستان بچه ها شاید خوب باشد ولی تاریخ واقعی اینطور نیست. انقلاب آدم را خاکی میکند، در انقلاب لمپن جلو میاید، در انقلاب خون ریخته میشود، در انقلاب نانو وارد میشود. دوستانی گفتند نانو وارد لیبی شد دیگر انقلاب نیست. انقلاب سوخت. انتظار داشتند بورژوازی جهانی تماشا کند و انقلابیون را باد بزند. معلوم است بورژوازی دخالت میکند. دولتها و احزاب بورژوائی به اپوزیسیون میخزند و "انقلابی" میشوند. اسلامیسون فعال میشوند، ناسیونالیستها فعال میشوند. همه در سیاست فعال میشوند. هیچ انقلابی به این معنی تروتمیز نیست. انقلاب پاستوریزه نداریم. انقلابی که کسی کسی را نکشد، حتی دیکتاتور سابق را دستگیر کنند و بدادگاه لاهه معرفی کنند، نانو در آن دخالت نکند، اجازه بدهد آن دو خیمه به هم تیراندازی کنند و بالاخره اردوی پرولتاریا برود ظفر نمون کاخ زمستانی را بگیرد. تازه انقلاب اکتبر هم فقط گرفتن کاخ زمستانی نبود. در روسیه هم انقلاب خیلی "خاک آلود" بوده است. مگر کم به ترور سرخ و اعدامها در جریان انقلاب حمله کردند. اشتباه کردند و نمیباید اعدام میکردند اما این نباید باعث شود بگوئیم انقلاب اکتبر اصلا انقلاب نبوده است. منصور حکمت در کنگره سوم گفت اگر آخوندها بفکر جانمان هستند از همین امروز بما مراجعه کنند. در انقلاب اما تضمین نمیدهیم آخوند نکشد. تمام تلاشمان را میکنیم اینطور نشود ولی اگر آخوندی را مردم بدرخت کشیدند نمیگوئیم این

دیگر انقلاب نیست و بلرد نمیخورد و توحش است و غیره.

مپرسید تضمین شما چیست؟ تضمین ما همان حکومت انسانی است که دوستان زیاد خوش نماید. ببینید دوستان عزیز به اسم مذهب کشته اند. در تمام طول تاریخ با مذهب سر بریده اند و امروز جمهوری اسلامی عامل کشتار مذهبی است. کمونیستها را همیشه بعنوان کافر و ضد خدا کشته اند. به اسم ناسیونالیسم و دفاع از خاک وطن هم کشته اند. فردا هم اگر ناسیونالیستها بقدرت برسند باز بعنوان دفاع از خاک پاك میهن کمونیستهای "وطن فروش" را خواهند کشت. بجرم بی احترامی به پرچم و کورش کبیر و تمامیت ارضی و غیره. (بحثهای من در نقد کورش پرستی را شنیده اند و گفته اند حمید تقوائی تازی است. اگر دستشان بجائی بند بود بجرم خیانت بوطن اعدام میکردند). به اسم مذهب و کشور مدتهاست میکشند ولی بهانه و توجیه دیگری هم اخیرا اضافه شده است. انقلاب! به اسم انقلاب هم کشته اند. به اسم پرولتاریا هم کشته اند. در شوروی در چین و در همه انقلابات معاصر. پدیده جدیدی داریم که میگوید آرمان انقلاب آنقدر مقدس است که میتوان در راهش آدم کشت. نه در میدان جنگ بلکه دستگیر کنید و بکشید. استالین با

همین شیوه کشت. این يك پدیده معاصر است و متأسفانه این پدیده به اسم من و تو کمونیست تمام شده است. "کمونیستهای" که در راه آرمانشان تیغ میکشند بروی جامعه. در راه آرمانشان کرور کرور مردم را کوچ میدهند- کاری که استالین کرد. به اسم انقلاب زینویف ها و بوخارین ها و همزمان دیروزشان را سر میبرند. کمونیسم کارگری میگوید این کمونیسم نیست. اساس کمونیسم انسان است. اساس سوسیالیسم تنها طبقه کارگر نیست، همه انسانها و همه جامعه است. کمونیستهای غیر کارگری بارها به اسم طبقه کارگر بقیه جامعه را به صلابه کشیده اند. همانطور که یکی از دوستان در صحبتهایش گفت آزمون که ما اتحاد مبارزان کمونیست علیه بستن روزنامه میزان اطلاعیه دادیم گفتند این روزنامه ارتجاعی است بگذار ببندندش. وقتی در ۸ مارس ۵۷ اتحاد مبارزان کمونیست از تظاهرات زنان علیه حجاب حمایت کرد گفتند این جنبش زنان شمال شهری است. يك کسی مثل دوست ما که این سنثوال را دارد- بی احترامی نمیکنم شاید ایشان آزمون موضوع رادیکالی داشته است، منظورم کسی با موضع امروز این دوستان است- آزمون کارگر را در

انقلاب، حزب و هژمونی طبقه کارگر... از صفحه ۱

کمونیستها و انقلابیون قرار داده است. انقلاب ۸۸ بدون مدیای اجتماعی صدایش بجائی نمیرسید. درست است، اکثریت اعظم مردم ایران اینترنت ندارند ولی اگر فعال و اکتیویست خیزش ۸۸ توانست آن حرکت را بوجود بیاورد و بدنیا معرفی کند به این خاطر بود که انحصار بورژوازی بر وسائل ارتباط جمعی بوسیله اینترنت درهم شکسته شده بود. بوسیله کسی که با تلفن موبیل در خیابان عکس و فیلم میگرفت و شب روی اینترنت میگذاشت و همه را مطلع میکرد. در انقلاب ۵۷ چهره انقلاب ایران را رادیو اسرائیل، رادیو بی بی سی و رادیو صدای آمریکا معرفی میکردند. آلترناتیو دیگری نبود. ما هر شب این رادیوها را میگرفتیم ببینیم چه خبرست. الان میرویم روی اینترنت. این دیگر در دست دولتها نیست، در دست مردم است. بنابراین اینکه پشت فیس بوک ننشینیم و بخوابان برویم و غیره مساله را درست طرح نمیکند. معلوم است انقلاب در خیابانها اتفاق میافتد و میدان التحریر خیابان است ولی من و شما از هراتقایی در التحریر میافتاد فوراً با خبر میشدیم نه از طریق بی بی سی و سی ان ان و رادیو مصر و با تحریفات و سانسورهایشان بلکه مستقیماً و بدون فیلتر دولتها و ضد انقلاب از اینترنت. بنابراین این مقاومت در برابر تکنولوژی جدید را من اصلاً نمیفهمم. کمونیستها قاعدتا باید در صف مقدم مدرنیسم باشند. طوری صحبت میشود که گویا انقلابیون فقط پای اینترنت نشسته اند. اگر انتقادی بما وارد باشد اینستکه حزب ما نیروی خیلی کمی را به کار با مدیای جمعی اختصاص داده است. به این امر کم توجه است. انقلابیون در عرصه نبرد از ابزار اینترنت استفاده میکنند که خیابان و اعتراضات را بهتر سازمان بدهند. و همین به انقلابات جنبه بین المللی داده است. زمانی بود که دیکتاتورهای باصطلاح جهان سومی از نوع محمدرضا شاه با کنترل بر رسانه ها دور کشور

در مورد کشتن قذافی و مجازات اعدام

مپرسند چه تضمینی هست که مجاری قتل قذافی در انقلاب ایران تکرار نشود. دوستان گفت من خیلی ناراحتم که حمید کشته شدن قذافی را يك قدم جلو برای انقلاب لیبی دانست. من این را هم گفتم که البته نباید او را میکشند و اگر ما بودیم این کار از نمیکردیم. ولی انقلاب لزوماً طبق آرمانها و ایده

زنده باد سوسیالیسم!

انقلاب، حزب و هژمونی طبقه ...

از صفحه ۲



که خودش کارگر نیست و از جنبش کارگری بیگانه است. فعال و رهبر کارگری احتیاجی به مجیزگویی طبقه کارگر ندارد. اگر یک رهبری کارگری اینجا سخنرانی میکرد کمتر از من اسم طبقه اش را میبرد. یک رهبر کارگری اعلام میکند که زنان جامعه را طبقه کارگر آزاد میکنند، اعلام میکنند جوانان، اقلیتهای مذهبی، جوانان، کودکان، هرکسی به هر دلیلی در این جامعه تحقیر و بیحقوقی بر او تحمیل میشود و ستم میکشد راه نجاتش در دست من و طبقه من است. چون ریشه همه این مسائل استثمار است و من تیشه برداشته ام ریشه را بزنم. حتی فحشا امروز ریشه اش به دوهزار سال پیش بر نمیگردد. ریشه اش در سرمایه داری امروز است که زن را کالا کرده است. مذهب امروز مذهب قرون وسطی نیست. ملیت امروز ملیت فردوسی نیست. اینها همه ابزارهای سرمایه داری امروز برای حفظ استثمار و سودآوری سرمایه است. کسی که مدعی حل این مسائل باشد ولی نخواهد سرمایه را بزند یا توهم دارد و یا دارد عوامفریبی میکند. بدون نفی استثمار نمیشود این تبعیضات و ستمها را از بین برد. اگر من نماینده طبقه کارگر هستم رو بجامعه اینطور صحبت میکنم. اگر مدام بگویم زنده باد طبقه کارگر بقیه جامعه میگوید خوب برو طبقه ات را آزاد کن من هم باید بفکر درد خودم باشم.

انقلاب و "خودخواهی" مردم

دوستی گفت مردم آمریکا دنبال منافع خودشان هستند. دست عزیز مردم همیشه برای منافع خودشان اعتراض و مبارزه میکنند. مردم انقلابی حرفه ای نیستند. انقلاب وقتی رخ نمیدهد که همه مردم مثل من و یا شاید مثل شما زندگیشان را وقف سیاست و مبارزه کرده اند. کسی که از صبح تا شب کار میکند میبیند خانواده اش گرسنه است شغلش تامین نیست، بیکار میشود، میبیند زش و یا دخترش، و اگر زن است خودش، هر روز تحت تبعیض و بیحقوقی است و بنابر این منافع شخصی اش ایجاب میکند علیه این وضعیت بشورد. من

مقابل ما میگذاشت و میگفت مساله زنان شمال شهری ربطی به کارگر ندارد. این نوع باصطلاح "کمونیستها" وقتی خیابانها میجوشید در کارخانه بدنبال اعتراض بر سر سود ویژه بودند. همان جنبش کارگریهایی که از هر جمله شان ده تا کارگر میریخت که حالا دوستان میگویند چرا کم اسم کارگر را میبرد. آنها در کارخانه ها مشغول بحث سود ویژه بودند و در خیابانها حزب الله داشت اسید میپاشید بصورت زنان. میگفتند این شمال شهری است ما باید بفکر کارگر باشیم. من با این "چپ" نیستم. ما محصول نقد این "چپ" هستیم. همین نوع چپ است که وقتی ما از حکومت انسانی صحبت میکنیم میگوید کارگر چه شد. مگر کم به اسم کارگر سر بریده اند؟ باسم کارگر گفته اند این خرده بورژواست باید سرکوب شود. این محترک است باید اعدامش کرد. این بورژوا و ضد انقلاب است باید اعدام شود. کمونیسم کارگری اعلام میکند اعدام نداریم. مجازات اعدام باید لغو شود. حبس ابد هم نداریم. اساس سوسیالیسم ما انسان است، نه تاکتیکی بلکه استراتژیک. در دولتی که ما وعده میدهیم، آینده ای که ما وعده میدهیم نه تنها به اسم خدا و میهن بلکه به اسم انقلاب و مارکس و طبقه کارگر هم نمیشود اعدام کرد. به اسم هیچ مقدساتی نمیشود اعدام کرد. چیزی مقدس تر از انسان نیست. نمیشود به اسم انسان انسان را کشت ولی با هر اسم دیگری میشود. در تمام طول تاریخ این کار را کرده اند. البته منافع مادی و طبقاتی پشت این توجیحات است، پشت استالینیسم هم منافع طبقه کارگر نبود منافع مادی بورژوازی صنعتی روسیه بود، ولی سرمایه داری دولتی روسیه یک ظاهر و پرچم و توجیهی، با اتکا به سنت انقلابها از روسپی و ژاکوینها تا آروز، داشت که "اعدام انقلابی" را مجاز میشمرد. این بار به اسم انقلاب سرکوبگری توجیه شد و آن فجایع بیبار آمد. ما دیگر اجازه نمیدهیم. اساس سوسیالیسم انسان

کمونیست یا انقلابی حرفه ای سعی میکنم مردم هر چه بیشتر خیر عامه را ببینند ولی انقلاب وقتی رخ نمیدهد که مردم خیر عامه را محور گذاشته اند. انقلاب یعنی مردم آنچنان تحت فشار قرار گرفته اند که متوجه یک مساله شده اند: اگر میخواهیم منافع "شخصی" مان، منافع یک طبقه، یک بخشی از جامعه و حتی یک خانواده متحقق بشود باید جمعی حرکت و اعتراض کرد و حکومت را انداخت.

دوست دیگری پرسید انقلاب به چه میگوئید. انقلاب یک امر آرمانی نیست که طبق ایده آلهای ما اتفاق میافتد. انقلاب یعنی وقتی جامعه ای برای منافع خیلی زمینی و "شخصی" اش تشخیص میدهد باید بلند بشود و حکومت را بیاندازد. یکی نان میخواهد، یکی آزادی میخواهد، یکی آزادی پوشش میخواهد، یک جوان میخواهد زندگی شاد و مدرن داشته باشد. دوستی میگفت یکی از آشنایان قدیمی اش که حالا در ایران جمهوری اسلامی میلیونر شده است با رژیم مخالف است و وقتی دوستان علت را پرسیده گفته است به این دلیل که میخواهد هر جور دوست دارد پولش را خرج کند. این هم برای خودش یک انگیزه ای است. او هم دنبال منافع شخصی اش است. انقلاب وقتی رخ میدهد که همه کسانی که دردی دارند میفهمند با رفرم و با استحاله و غیره مساله شان حل نمیشود و باید بخوابان ریخت و رژیم را سرنگون کرد تا هرکس بخواستش برسد. انقلاب بقول لنین وقتی رخ میدهد که جامعه دیگر تحمل نکند و حکومت نتواند دیگر خودش را تحمیل کند. این تعریف و تبیین از انقلاب هم در مورد انقلاب

۵۷ و ۸۸ صدق میکنند و هم در مورد تونس و مصر و لیبی و سوریه. مردم علیه دیکتاتورها بلند میشوند نه به این خاطر که از چشم ابروی شخص دیکتاتور بدشان میآیند بلکه به این دلیل که یکی دیکتاتوری را در فقر دیده است، یکی در تبعیض و بیعدالتی، یکی در عدم آزادیها و یکی در عقب ماندگی و تحجر و ضدیت با مدرنیسم و یکی هم در اینکه نمیتواند پولش را آنطور که میخواهد خرج کند. انقلاب به این شکل رخ میدهد. طبقات چه کاره اند؟ احزاب و جنبشها چه کاره اند؟ اینها در سیر و روند تحولات و نتیجه انقلاب نقش تعیین کننده دارند. اینطور نیست که چون توده مردم بخوابان ریخته اند به خواستهایشان میرسند. انقلابی در عصر ما و در این دور و زمانه پیروز میشود که پارادایم آن انقلاب، فضا و فرهنگ و گفتمان آن انقلاب مهر سوسیالیستها، مهر کمونیسم و طبقه کارگر، کمونیسم کارگری را بر خود داشته باشد. منظورم این نیست که همه مردم حتی اکثریت انقلابیون خودشان را کمونیست بدانند. در انقلاب اکتبر شاید یک درصد کسانی که انقلاب کردند و حتی در ارتش سرخ جنگیدند خودشان را کمونیست و مارکسیست نمیدانستند. ولی سیاست و هژمونی بلشویکها را قبول داشتند. بقول کتاب ده روزی که دنیا را تکان داد کسانی که میگفتند من نمیدانم لنین کیست ولی هر که هست درست میگوید. توده مردم نقد کمونیستی به جامعه را میپذیرند. مارکس میگوید ریشه خود انسان است و وقتی انسانیت را محور قرار میدهند و از زیر خوراها تبعیض و

انقلاب، حزب و هژمونی طبقه ...

از صفحه ۳

مردم مجهول معاون نمیخواهند

نکته دیگری که از همین تجربه روشن میشود اینست که معیار چپ و انقلابی بودن به نظر من اتمه نیست و نقد فکری مذهب نیست بلکه نقد مذهب سیاسی و یا نقد سیاسی مذهب است. امروز ضدیت با اسلام سیاسی معیار است. چون چپهاست هستند مثل حزب اس دپلیو پی (حزب سوسیالیستهای کارگری در انگلیس) که بخدا اعتقادی ندارند ولی حزب الله را انقلابی میدانند. اتمه نیست است ولی وقتی به سیاست میرسد قهرمانش حسن نصرالله است. چرا؟ چون حسن نصرالله ضد آمریکائی است. اینجا باز به بحث انسان میرسیم. اینجا ضد آمریکائیگری (ضدیت با امپریالیسم و یا ضدیت با شیطان بزرگ بسته به اینکه به چه شاخه این جنبش متعلق باشید) معیار شده است. گویا هر کس ضد امپریالیست است مترقی است. همانطور که گویا هر کسی که میگوید زنده باد کارگر مترقی است. ببینید رفقا برای انسان مجهول معاون نمیشود گرفت. خیلی از ناسیونالیستها بما که میرسنند استدلالشان اینست که وقتی ما میگوئیم ملت منظورمان مردم است. خوب اگر واقعا منظورتان مردم است از مردم صحبت کنید و نه از ملت.

مدعی اند پرچم و کورش کبیر را هم بخاطر مردم علم کرده اند! سوال اینست که اگر همین مردم پرچم را آتش بزنند آیا دمار از روزگارشان در نی آورید؟ البته اگر بتوانید. اینجا فوری خاصیت و شان نزول این مجهول معاونها معلوم میشود.

هر کس يك واسطه ای تعریف میکند، یکی میگوید با واسطه خدا انسان خوشبخت میشود، یکی میگوید با واسطه پرچم و میهن انسان خوشبخت میشود، یکی میگوید با واسطه نیاکان و قوم و اجداد انسان خوشبخت میشود و یکی هم این وسط پیدا شده پرولتاریا را واسطه قرار داده است. ما هیچیک از اینها را قبول نداریم. پرولتاریا اینطور حرف نمیزند. پرولتاریا

است. حزب کمونیست کارگری را هم به همین شیوه قضاوت میکنند. حزب ما يك پدیده سیاسی است که يك سیاستها و يك انتظارات و توقعات و چشم انداز معینی را به دورن جامعه میبرد و يك ابزار مبارزاتی است برای سازماندهی و پیشبرد سیاستها و اهدافش. حزب کل این مجموعه سیاسی - مبارزاتی است و باید در کلیت آن شناخته و ارزیابی شود.

در نقد ناسیونالیسم

در اینجا دوستی اشاره کرد به مساله ناسیونالیسم و صحبتی که چندی قبل من در يك سخنرانی در گوتنبرگ سوئد در مورد کورش کبیر داشتم. سخنرانی که خیلی از ناسیونالیستها را برآشفته کرد. دوستان تجربه ای را نقل کرد که چطور يك صاحب رستوران اهل مغولستان از چنگیزخان با عزت و احترام صحبت میکرده است. این اتفاقا یکی از مثالهای من در آن جلسه سخنرانی گوتنبرگ بود. بحث این بود که قهرمان ملی هر کشوری قاتل کشور همسایه است و این مثال را زدم که چنگیز خان را من و شما بعنوان وحشی و آدمکش میشناسیم ولی مردم مغولستان او را قهرمان ملی میدانند. نادرشاه از نظر خیلی از ایرانیان نادر شاه کبیر است، ملت هندوستان او را غارتگر میشناسند چون به آن کشور حمله کرده و جواهرات گرانبهائی مثل کوه نور و دریای نور را به غارت برده است. در هندوستان همانطور در مورد نادر حرف میزنند که من و شما راجع به چنگیز. در اینجا محمد آسنگران مساله ناسیونالیسم را باز کرد و من این را فقط اضافه میکنم که ناسیونالیسم ابزار متعارف بورژوازی برای سرکوب است. دوستانی معتقدند مذهب و بخصوص نقش سیاسی مذهب در ایران پایان رسیده است و دولت بعدی حتی اگر بورژوازی باشد مجبور است مذهب را تا حد زیادی کنار بگذارد. من این

میگوید انسانهای دنیا از هر کس باندازه توانش به هر کس به اندازه نیازش. به هر کس و نه به هر کارگر باندازه نیازش و توی خرده بورژوا بزندان برو چون ضد خلقی! و یا زنده باد حسن نصرالله که گرچه زنان و کلا انسان را زیر پا له میکند ولی ضد آمریکائی است! چپ فرقه ای و چپ سنتی وضع را به اینجا کشانده است.

اگر حالا به سوال "چه میکنید که در انقلاب مردم امثال قذافی را نکشند" برگردیم جواب من اینست کاری که الان داریم میکنیم. ما ذهنیت و توقع و فرهنگ و پارادایمی ایجاد میکنیم که کسی نتواند کسی را راحت اعدام کند. به هر اسمی و به هر بهانه ای. وقتی ما نوشتیم اعدام قتل عمد دولتی است و ممنوع است خیلی از چپها اعتراض کردند و هنوز هم نیروهای هستند که خود را چپ میدانند و اعدام "ضد انقلابیون" را مجاز میدانند. ولی در جامعه امروز مخالفت با مجازات اعدام خیلی بیشتر نفوذ پیدا کرده است و حزب ما در این جهت نقش تعیین کننده ای داشته است.

احزاب چگونه قضاوت میشوند

میپرسند بدنه کارگری و عرض و طول حزب در داخل چقدر است. طبعاً من نمیتوانم در اینجا گزارش تشکیلاتی در مورد ابعاد حزب به شما بدهم اما کسی که چنین معیاری برای قضاوت حزب دارد به نظر من سوراخ دعا را گم کرده است. میگویند باید ببینیم چند تا کارگر عضو حزبت؟ من میپرسم اگر حزب توده تعداد زیادی عضو کارگر و تشکیلات عریض و طویلی داشته باشد شما توده ای میشوید؟! سیاستها و مواضع احزاب خصلت طبقاتی آنها را تعیین میکند و نه ترکیب و طول و عرضشان. وقتی مارگارت تاجر از اهداف و سیاستهایش صحبت میکند کسی نمیروود عرض و طول حزب محافظه کار انگلیس را اندازه بگیرد، حرفها را میشوند و میفهمد ارتجاعی است. ده میلیون عضو حزب تاجر باشند و یا ده نفر آن اهداف و سیاستهای اعلام شده ارتجاعی

را میپذیریم اما سئوالم اینست که آیا همین نفرت جامعه از مذهب این فرجه را به ناسیونالیستها میدهد که فردا اگر در ایران بقدرت برسند با تیغ ناسیونالیسم بجان مردم نیفتند؟ به نظر من این خیلی ممکن است. در جمهوری اسلامی به شکلی از ناسیونالیسم اعده حیثیت شده است. ناسیونالیسم به اپوزیسیون رانده شده و قیافه حق بجانب بخود گرفته و اگر فردا دستش بجائی بند بشود انقلابیون و کمونیستها را این بار به اسم وطن فروش و مخالف پرچم و تمامیت ارضی از دم تیغ میگذرانند. اتهام کلاسیک بورژوازی به کمونیستها همیشه وطن فروشی بوده است. جمهوری اسلامی بجرم کفر و ارتداد میکشد و ناسیونالیستها بجرم وطن فروشی. فتوایشان را علیه من داده اند. شنیدم گفته اند حمید تقوایی تازی است، چرا؟ چون من در همان سخنرانی گوتنبرگ علیه مقدساتی مثل پرچم و کورش کبیر صحبت کرده ام.

یک نکته معترضه هم اینجا بگویم. ناسیونالیستهای ایرانی همیشه ضد عرب بوده اند و بخصوص در دوره جمهوری اسلامی با بدترین تحقیر و توهین ها، سوسمار خور و غیره، درباره اعراب صحبت میکردند. انقلاب در کشورهای عربی آنها را خفه کرد حالا با پرچم تازی ستیزی به میدان آمده اند. میگویند "تازی" ها بد هستند، تازی هائی مثل حمید تقوایی! این نیروی انقلابات منطقه است که نه تنها ضدعربی گری بلکه کل بیگانه ستیزی و برتری طلبی خاص ناسیونالیستها را یکسره افشا و بی اعتبار کرد. در کشورهای عربی که به زعم ناسیونالیستها "وحشی" و "بدوی" و غیره بود انقلابهای اتفاق افتاده که به نمونه و الگوی مبارزات مردم جهان برای رسیدن به آزادی و رهائی تبدیل شده است. انقلاباتی که نه عربیتی در آنها هست و نه اسلامیتی.

تلفن تماس با حزب از ایران

شهلا دانشفر: دبیر کمیته سازمانده ۰۰۴۷۷۷۹۸۹۸۹۶۸

آدرس پستی:

I.K.K , Box: 2110 , 127 02 Skärholmen - Sweden

نه قومی، نه مذهبی، حکومت انسانی!

انقلاب، حزب و هژمونی طبقه ...

از صفحه ۴

انقلابی‌هایی با پرچم نان و آزادی و برابری و کرامت انسانی.

به این معنی باید گفت دوره ناسیونالیسم در اپوزیسیون، و دوره دموکراسی پناهی و توهم پراکنی های ملی- میهنی گذشته است. ناسیونالیسم هم مانند مذهب جایگاهی در این انقلابات ندارد. وقتی حتی هیلاری کلینتون هم ناگزیر میشود بگوید این انقلابات بر سر ارزشهای جهانشمول انسانی است معلوم میشود که دیگر ضد انقلاب هم نمیتواند روی ارزشهای ملی- مذهبی برای سرکوب انقلاب حساب باز کند. البته همه زورشان را میزنند ولی واقعیات به آنان جای زیادی برای مانور نمیدهد. در حیات خلوت اسلام و ناسیونالیسم عرب، در کشوری مثل مصر که منشا ناسیونالیسم عرب و اخوان المسلمین است، انقلاب عظیمی در جریان است که مذهب و ناسیونالیسم در آن هیچکاره است.

موقعیت اسلام سیاسی

رفیقی گفت گویا من گفته ام دو قطب امپریالیسم و سوسیالیسم. من چنین چیزی نگفتم. صحبت بر سر دو قطب اسلام سیاسی و میلیتاریسم نئوکسنرواتیستی غرب بود. و اینکه این دو قطب خاک دنیا را در دهه گذشته به تیره کشیده اند. امروز این دو قطب هر دو به آخر خط رسیده اند. نئوکانها که با همه ایدئولوژها و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و نظریات اقتصادی و فلسفی و اجتماعیشان به حاشیه رانده شدند و موقعیت اسفبار اسلام سیاسی هم بروشنی در وضعیت اسفبار جمهوری اسلامی و سوریه در منطقه هویداست.

سئوالاتی از مینا و محمد شد در مورد دولت ترکیه و اسلام نوع اردوغان. دوستان گفت نباید به اسلام نوع ترکیه توهم داشت. خوب صحبت مینا هم عینا همین بود. ما میگوئیم هشدار! میخوانند اسلام نوع جدیدی که پایبوت زده است، اسلام "خوش خیم" را بمیدان بیاورند. نباید اجازه داد. اسلام خوش خیم نداریم. ما این را از همان

کارگری دیگر جایی در سیاستهای ما ندارد و خیلی متأسف است که

حزبی که روزی سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی را مینوشت امروز چنین نظرانی دارد. در کنگره سه منصور حکمت جواب چنین انتقاداتی را داد. من نمیدانم سعید تا چه حد بحثهای ما را دنبال کرده است. در کنگره سه منصور حکمت گفت بمن میگویند تو روزی اسطوره بورژوازی ملسی و مترقی را مینوشتی، روزی سه منبع سه جزء را مینوشتی حالا خاتمی را نقد میکنی؟ منصور حکمت گفت آن کارها را آرزو کردم که امروز این کار را بکنم. پایه ها را گذاشتم، مبانی نظری چپ پوپولیستی را زدم که امروز در سیاست مقابل بورژوازی بایستم. قرار نبود داستان زندگی ما امروز دیگر معلوم نیست کجا هستند. در آن دوره نقد این گرایش مهم بود چون نه تنها در ایران بلکه در همه دنیا بستر اصلی چپ، پوپولیسم بود. منصور حکمت مبارزه نظری عمیقی علیه پوپولیسم کرد بطوری که در همه سازمانهای آن دوره فراکسیون اتحاد مبارزان درست شد. مهمترین کومه له بود که آن نظرات را پذیرفت و بر این اساس حزب کمونیست ایران تشکیل شد. و بعد هم حزب کمونیست کارگری. ولی در این حزب یک نقطه عطفی وجود دارد. زمانی که نظریه حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه مطرح میشود و همان تر معروف که تصرف قدرت سیاسی کلید گذار از تفسیر جهان به تغییر جهان است. و به این منظور باید در قسمت گود استخر رفت و رو رو با سیاستها و جنبشها و گرایشات بورژوائی مقابله کرد.

سعید میگوید اسم کارگر را نبردید. میدانید سعید عزیز که در جنبش کارگری ما نفوذ و ارتباطات وسیعی داریم؟ نه بخاطر اینکه کارگر کارگر کرده ایم بلکه به علت سیاستها و مبارزه مان. کسی که جنبش کارگری را میشناسد میفهمد من چه میگویم.

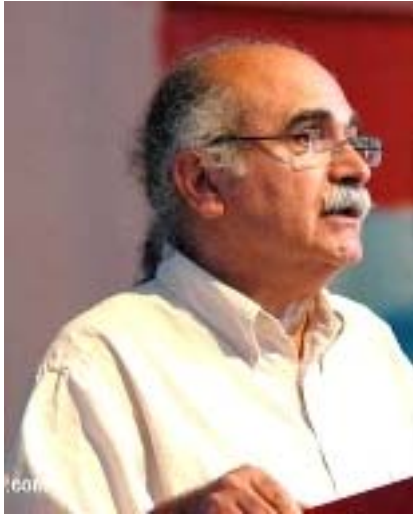
من در انقلاب ۵۷ تجربه کوتاهی از نشست و برخاست و رابطه با کارگران فعال داشتم. در آن



دوره در محافل کارگری کاپیتال دس می‌دادم. یک ذره از این نوع تلقیات و تصویری که چپ سنتی آن دوره از کارگر میداد در کارگرانی که میشناختم نمیدیدم. کارگر فعالی که با کارگران کارخانه های مختلف ده ها رابطه دشت- و اگر اسمش را ببرم احتمالاً بسیاری از کمونیستهای هم دوره من او را میشناسند- بمن میگفت کارگر قربانی نیست، کارگر لیبر جامعه است. و باید مثل لیبر حرف بزند. میگفت کارگر باید در همه موضوعات دخالت کند و در مود همه چیز نظر داشته باشد. در مقابل آن چپ سنتی قرار داشت که اشاره کردم در تهران داشت قیام میشد، داشتند مردم به پادگانها حمله میکردند، و او در جاده قدیم کرج مشغول بحث سود ویژه بود. من این وضعیت را دیده ام. این برای من کتاب و تئوری نیست، تجربه مستقیم است. من از این نوع کارگر پناهی منزجرم. سعید میگوید چند بار در صحبتت اسم کارگر اوردی من میگویم وقتی از حکومت انسانی صحبت کردم صد بار اسم کارگر را آوردم. وقتی ناسیونالیسم را نقد کردم هزار بار اسم کارگر را بردم. چون آن نوع کارگر پناهان با ناسیونالیسم دعوای اساسی ای نداشتند. بورژوازی "ملی مترقی" را انقلابی میدانستند. بیشتر از همه سازمان پیکار کارگر کارگر میکرد. نشریات کارگری پرتیراژی داشت و تشکیلات کارگری اش هم نسبت به سازمانها چپ آن زمان بزرگ بود. ولی در برخورد به جنگ ایران و عراق چنان روی خط ناسیونالیستی رفت که همه سازمانش متلاشی شد. ما بیشتر از همه از کارگر دفاع میکنیم وقتی میگوئیم انقلاب یک امر توده ای است که باید کارگر رهبرش باشد. وقتی میگوئیم کارگر باید صاحب جامعه در میان بگذاریم. اگر همان

هژمونی است و نه دفاع از طبقه کارگر. من خودم را نماینده کارگر میدانم چون چهل سال است روی این خطم و چهل سال است به مردم دنیا میگویم رهائی و برابری و آزادی و رستگاریتان در گرو اینست که بدنبال پرچم این طبقه بیایید. به زنان جامعه نشان میدهم که اگر به آنها ظلمی میشود، به جوانان نشان میدهم که اگر از زندگی امروزی و درخور شان انسان محروم شده اند، و اگر اقلیتهای منسوب به مذاهب و ملیتهای مختلف را به جرم بهائی و کرد و بلوچ بودن میگیرند و زندان و اعدام میکنند، ریشه مساله همه آنها نظام سرمایه داری است که این بساط را برآه انداخته است. بیا با طبقه کارگر تا جامعه آزاد شود. امروز وقتی مردم نیویورک میگویند تمام قدرت به نود و نه درصد جای حزبی که بگوید انقلاب انسانی برای حکومت انسانی در نیویورک خالی است. دنیا به طرفی رفته است که هر که با سرمایه دار نیست با کارگر است. همان یک درصد با سرمایه داری اند و بس. آنهایی که سهامدارند و مستقیم و غیر مستقیم در مالکیت صاحبان سرمایه دینفع و ذیسهام اند. یک درصدیها اینها هستند. نه تنها در آمریکا بلکه در سطح دنیا. نود و نه درصد مردم علیه سرمایه هستند. اما آیا به این معنی است که مثل یک گونی سبب زمینی همه اقدار و طبقات یک نقش و جایگاه دارند؟ خیر، اینطور نیست! این نود و نه درصد وقتی میتواند آزاد بشود که بیاید پشت حرف کارگر و نقد و اعتراض طبقه کارگر به وضع موجود. من بعنوان نماینده طبقه کارگر ممکن است یکساعت صحبت کنم و اسم کارگر را هم نبرم اما این حرف و نقد کارگری را با جامعه در میان بگذارم. اگر همان

انقلابی انسانی، برای حکومتی انسانی!



انقلابیون را هم گردن بزنند. حتی وقتی کسی به اسم انقلاب اعدام میکند ممکن است اول نیت خیری داشته باشد، اما همین سنت فردا میاید کسی که امروز قذافی را کشته است از دم تیغ میگذراند. چون قبح اعدام از بین رفته است و بعنوان یک فاکتور سیاسی مجاز شده است. حزب ما در مقابل همه این تبعیضات و سنتها و روشهای بورژوازی که بخشی متاسفانه به اسم کارگر و با ظاهر کارگر پناهاهانه توجیه میشود ایستاده است و به نظر من خطی پرولتری تر ازین نیست. انقلابی ترین و سوسیالیستی ترین و انسانی تر ازین خط ممکن نیست. این عین کمونیسم مارکس است. همان کمونیسم "گذار از جامعه مدنی به جامعه انسانی".

سئوالات دیگری هم هست اما هم من خسته شدم و هم بخصوص شما. خیلی ممنون.*

(این گفت و شنود در تاریخ ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱ در فرانکفورت آلمان برگزار شد)

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: کاظم نیکخواه

kazem.nikkhah@gmail.com

دستیار سردبیر: شهاب دانشفر

هماهنگ کننده صفحه بازتاب: بهروز مهرآبادی

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

بود؟ مگر در انقلاب کبیر فرانسه فقط بورژوازی بود؟ هر طبقه ای که میخواهد بلند بشود و قدرت سیاسی را بگیرد به اسم عامه مردم صحبت میکند و بعنوان نماینده عامه مردم طبقه حاکمه را بجالش میکند. حالا که حزب ما همین سیاست را میخواهد عملی کند سر راهمان سبز میشوند که کارگر چه شد کارگر چه شد؟ اینها مانع اند باید کنارشان زد. کارگری که شما سنگش را به سینه میزنید میدانند من چه میگویم و دارم چکار میکنم. ما باید بعنوان نماینده طبقه کارگر

رو به توده اهالی صحبت کنیم. به نظر من انقلاب کارگری توده ای ترین انقلاب است. این پوپولیسم نیست، درست نقطه مقابل پوپولیسم است. پوپولیسم یعنی اعتقاد به اینکه بخشی از بورژوازی و خره بورژوازی مترقی است، یعنی اعتقاد به اینکه خمینی بالاخره بهتر از شاه است، سرمایه را ملی میکند، آمریکا را بیرون میکند، برمیگردیم به فرهنگ خودمان و غیره. مثل اس دلبوی پی که میگوید حسن نصرالله خوب است هر چه باشد با اسرائیل میجنگد. پوپولیسم یعنی این. فرق کمونیسم کارگری با پوپولیسم این نیست که یکی به توده مردم رجوع میکند و دیگری فقط به طبقه کارگر. اختلاف بر سر اهداف و سیاستها است. پوپولیسم منحل کردن خط و سیاست کارگری در جبهه خلق و نهایتا اهداف و سیاستهای بورژوازی "ملی و مترقی" است. کمونیسم کارگری برعکس، برای بسیج توده مردم حول خط و پرچم طبقه کارگر بر علیه کل بورژوازی مبارزه میکند.

کمونیسم کارگری اعلام میکند توده مردم و کل جامعه را فقط سوسیالیسم میتواند آزاد کند و این مبارزه سوسیالیستی در دهها جبهه اتفاق میافتد. سر مساله مذهب، مساله زن، نبرد علیه ناسیونالیسم، و حتی مساله جنگ و صلح که در انقلاب اکتبر اتفاق افتاد. لنین انقلاب را برد چون گفت قطع جنگ. لنین با این شعار رهبر انقلاب شد. البته زمینه را فعالیتها طولانی بلشویکها فراهم آورده بود ولی سر بزنگاه باید نبض جامعه را گرفت و

انقلاب، حزب و هژمونی طبقه ...

از صفحه ۵

شما میتوانید به بهانه غیاب من خودتان را بیوظیفه کنید ولی من فعال جنبش کارگری نمیتوانم چنین کنم.

این نوع کارگر پناهی هیچوقت در سنت ما و فرهنگ ما و سیاستهای ما نبوده است. به نظر من انقلاب سوسیالیستی در گرو هژمونی طبقه کارگر است. انقلاب رخ میدهد؛ دست من و شما نیست. جامعه ای که بقول لنین دیگر نمیتواند تحمل کند انقلاب میکند. نه انقلابیون آنرا خلق میکنند و نه ضد انقلاب میتواند از وقوع آن جلوگیری کند. انقلاب اتفاق میافتد، جزء عینیات تاریخ است. امروز داریم با چشمان خودمان این واقعیت را میبینیم. سه سال پیش وقتی این حرف را میزدیم میگفتند حمید تقوایی انقلاب سواری میکند. تاز آوردند که دوره انقلابات گذشته است. همانهایی که امروز خوشبختانه بعضیشان واقعیت انقلابها را پذیرفته اند تا دیروز میگفتند دوره انقلابات گذشته است. ما پایمان را در یک کفش کردیم که انقلاب فرامیرسد و این دنیا دارد میروند بطرف انقلاب. شش ماه قبل از ۸۸ در سخنرانی گوتنبرگ گفتم انقلاب پشت پیچ است و اتفاق افتاد. وقتی اتفاق افتاد همان چپی که میگفت دوره انقلابات گذشته گفت این که انقلاب نیست. کارگر درش نیست! ما با اینها رویروئیم! اهل انقلاب نیستند مردم را سر کار گذاشته اند. بگویند نیستیم خیال همه را راحت کنید دیگر! و بعد همین مدعی از ما میبرسد منظورت از انقلاب انقلاب کارگری است و یا توده ای؟ بهانه میگیرد که انقلاب علی العموم نداریم، انقلاب فقط کارگری است. من میگویم هر انقلابی علی العموم است. انقلاب کارگری انقلابی است که رهبرش کارگر است و نه اینکه فقط کارگران اعتراض میکنند. مگر میشود در انقلاب فقط طبقه کارگر باشد؟ مگر جایی دیده اید؟ مگر انقلاب اکتبر اینطور بود؟ مگر کوبا اینجوری بود؟ مگر چین اینطور بود؟ مگر ویتنام اینطور

کارگر فعال انقلاب ۵۷ اینجا بود متوجه میشد من چطور دارم از کارگر دفاع میکنم. کارگر گفتن برای آنکه بگویم خودم کارگریم تنها میتواند مشکل چپ خرده بورژوا باشد چون خودش فاقد سیاست و نقد پرولتری است ناگزیر باید با کارگر کارگر کردن صورتش را سرخ نگاهدارد. مثلا در قبال انقلاب ۸۸ گفتند انقلاب نیست چون کارگر در آن شرکت ندارد. خوب معلوم است که فقط خرده بورژوا و دکاندار میتواند این حرف را بزند. کرکره مغازه را پائین کشیده است اما کارگر اعتصاب نکرده. فقط خرده بورژوا میتواند این طلبکاری را داشته باشد. آیا یک کارگر میتواند این موضع را داشته باشد؟ کسی میتواند بگوید این انقلاب نیست چون من خودم در آن نیستم؟! آیا بریش چنین کسی نمیخندید؟ فقط من روشنفکر خرده بورژوا میتوانم با این معیار که چون کس دیگری در انقلاب نیست در خانه بمانم. آیا مثلا کارگر مصری میتواند این را بگوید که چون کارگران نیستند پس انقلاب مصر قبول نیست؟! این که میشود یک دور باطل. به همین دلیل میگویم چپ درون طبقه کارگر هیچوقت مجاز نیست که بگوید من نیستم پس تاریخ قبول نیست، من نیستم پس انقلاب قبول نیست. منصور حکمت میگفت هیچ کمونیستی نمیتواند تاریخ را بخاطر غیبت خودش و ضعفهای خودش ملامت کند. بجای نفی و انکار واقعیت ضعف را بظرف کنید. در صحنه نیستید، تلاش کنید باشید دیگر! بدتر از همه وقتی است این منطق را به طبقات اجتماعی سرایت میدهند. غیبت خودشان را بحساب غیبت طبقه میگذارند و انفعالشان را تئوریزه میکنند. چپهایی بودند که معتقد بودند تظاهرات ۸۸ بیشتر در خیابانهای شمال شهر بود و به این دلیل انقلاب نبود. آیا من کارگر جنوب شهری هم باید همین را میگفتم؟ شمائی که ناسلامتی رهبر من هستید شمائی که باید پیشرو من باشید و یک جمله میگویند ده بار قربان صدقه من کارگر میروید

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!